



نویسنده: آلیس پانترمولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز



این منم



لوتا پیترمن

بهترین دوست من



شاین وارچک

خوش لباس ترین بچه ی نوبی
حیاط مدرسه (از نظر شاین)



کازیمیر بودیکر



برنیکه بودیکر

توی کلاس ماست. ← و خیلی هم دماغ سربالاست.

برادر

هم تیمی های برنیکه ←
گل پشمندان
گوسه بندان

همه اش خیلی جدی از بالای عینک نگاه می کند.



ایما، حنا، لیف گرتِه

خواهر کوچکی شاین



شاین وارچک

مامانم



زاینه پیترمن

عاشق مواد غذایی اجق و جق هندی

عضو تیم ما



پل گلهازه

لوتای



تیل تین بُرن

بارنگ معروف

تیل تین بُرن

امضای واقعی (شاین جعل کرده)



خانم پی پی

معلم کلاسمان

داداش های خُل و چل من



ژاکوب و سیمون پیترمن

دوقلو



هیسترزلاک پشته

(درازه) هیسترز (بعد از توضیح می خندند)

بابام معلم



رابنر پیترمن

دوشنبه، ۳ آوریل

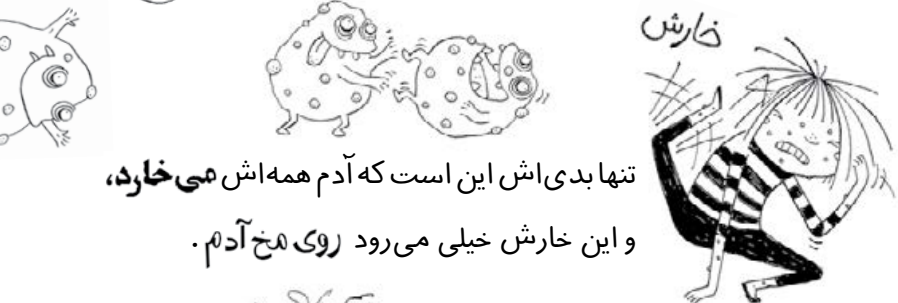
امروز نباید می رفتم مدرسه. چون



گرفته‌ام.

راستش آبله مرغان خیلی هم **باجال** است،

با اینکه آدم اصلاً احساس مریضی نمی‌کند، می‌تواند توی خانه بماند. ☺



تنها بدی اش این است که آدم همه اش می‌خارد،
و این خارش خیلی می‌رود روی مخ آدم.

تازه نباید خودت را بخارانی، چون به

گفته‌ی مامان **جای جوش‌ها**

تا آخر دنیا روی بدنت می‌ماند.

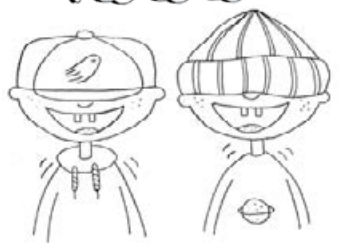
از روز سه‌شنبه تا حالا مریضم و کم‌کم دارم

خُل می‌شوم و نمی‌دانم باید چه کار کنم.





ماما!



برادرهای خُل وچلم نقاشی ام
را که دیدند، عین دیوانه‌ها
زدند زیر خنده.

ژاکوب گفت که جوش‌هایم تا پاهایم پیشروی کرده‌اند و سیمون هم
گفت که آن‌ها دیگر جوش نیستند و طاعون‌اند و **آآی!** واگیر دارند!



این دو تا خنگول هیچی حالی‌شان نیست!

یک کتاب کامل را خوانده‌ام. هم تماشا کرده‌ام. تازه:



یک کتاب دیگر هم خوانده‌ام.

زور زدم یک مگس را با فلوتم **هیپنوتیزم** کنم.

ولی مگس‌ها جانورهای احمقی هستند و نمی‌گذارند آدم **هیپنوتیزم**شان کند.

از پنجره بیرون را تماشا کردم.

پنجره را باز کردم و برای پلی،

سگ خانم زگبرشت، میومیو کردم.

پاچه‌های پیژامه‌ی دوقلوها را گره زدم.

از خودم و جوش‌های آبله‌مرغانم نقاشی کشیدم.



امروز توی نشیمن داشتم کتاب ترانه‌های کریسمس را ورق می‌زدم که یک دفعه کشف کردم که چرا این قدر وحشتناک حوصله‌ام سر رفته

چون من اصلاً هیچ سرگرمی

درست و حسابی ای ندارم! و به خاطر همین وقتی مریض می‌شوم، هیچ کاری ندارم که بکنم.



زود از جایم پریدم که بروم پیش **مامان**



یعنی خواستم بروم پیش مامان، ولی سر راه، پایم گیر کرد به هیستریز، لاک پشتمان.



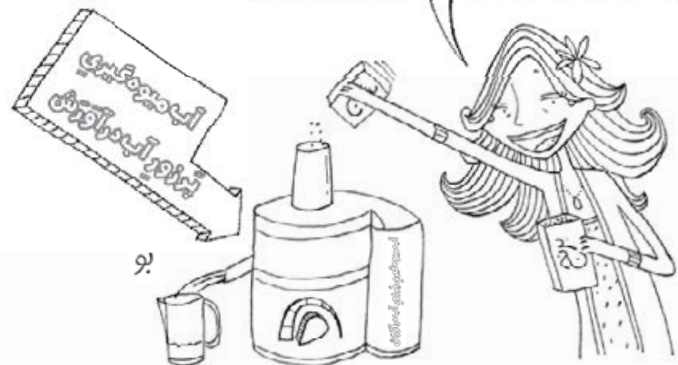
(حالا بعداً درباره‌ی هیستریز توضیح می‌دهم، الان وقت ندارم!)

مامان توی آشپزخانه بود و داشت با دستگاه جدید

آب میوه‌گیری پُرزور آب درآورش آب یک چیزی را می‌گرفت.

و آن چیز برنج بود. سوورت!

عصاره‌ی برنج، سالم و خوش مزه. بخورش تا همه‌ی جوش‌ها ت دود شن و برن هوا!



البته من خیلی هم باور نکردم که آب برنج بتواند همچین کاری بکند. (Sad face)

راستش عصاره‌ی برنج بوی عجیبی

می‌داد. یک بویی شبیه بوی ساک ورزشی‌ام.



فکر کردم اگر بخورمش، صد درصد جوش‌هایم بیشتر می‌شوند.

به خاطر همین فوری حرف را عوض کردم و به مامان گفتم که باید هرچه زودتر یک



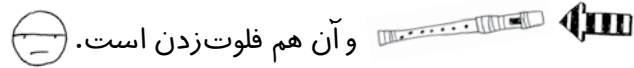
پیدا کنم، چون خیلی حوصله‌ام سر رفته.

و تا این را گفتم یاد برینکه بودِ کِر ، دختر از خود راضی کلاسمان، افتادم. همان که دماغ سربالاست و مامان و بابای پول دار دارد. چون او یک عالمه **سرگرمی** دارد.

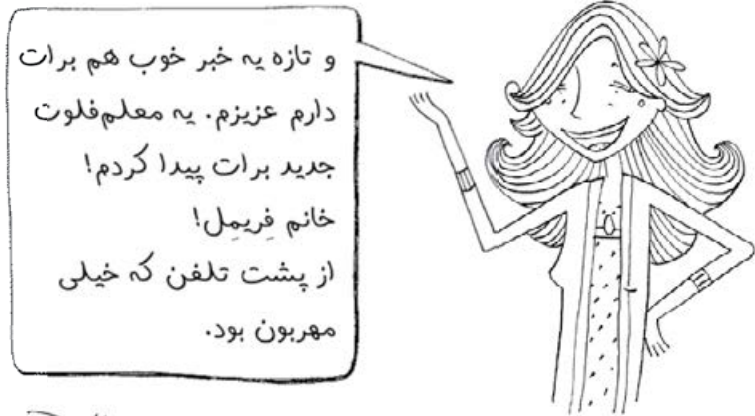


و حتماً وقتی مریض است، هم می‌تواند اسب سواری کند، هم ویلن بزند و هم کایت بازی کند.

ولی اشتباه بزرگی کردم که همچین چیزی را به مامان گفتم! چون فوری برگشت گفتم که اتفاقاً یک **سرگرمی** خوب دارم و خودم خبر ندارم!



و آن هم فلوت زدن است. و الان هم چون مریضم، یک عالمه وقت آزاد دارم که تمرین کنم.



و تازه یه خبر خوب هم برات دارم عزیزم. یه معلم فلوت جدید برات پیدا کردم! خانم فریمیل! از پشت تلفن که خیلی مهربون بود.

دیدم بهتر است بروم توی اتاقم.

ای بابا!

با یک همچین خبر خوبی باید می‌رفتم و

گم و گور می‌شدم!



هر کی نداند، خودم که می‌دانم

بدترین نوازنده‌ی فلوت جهانم.



کِسل کِسل کِسل کِسل
کِسل کِسل کِسل کِسل
کِسل کِسل کِسل کِسل
کِسل کِسل کِسل کِسل



وقتی برای شاین توضیح دادم که آبله مرغان داشتن چقدر کسل کننده است، مخصوصاً وقتی آدم هیچ سرگرمی درست و حسابی ای ندارد، دست هایش را زد به کمرش.

راست می گی!
من هم هیچ
سرگرمی ای ندارم.



بعد هم نشستیم و فکر کردیم که چه سرگرمی جالبی برای خودمان جفت و جور کنیم، سرگرمی جالب و خاصی که حتی از

سرگرمی های فخر و افتخار من هم بیشتر کیف بدهد!



هر وقت توی فلوت هندی ام فوت می کنم، اتفاق عجیب و غریبی می افتد. تنها خوبی اش این است که می توانم باهاش مارها را هیپنوتیزم کنم!

همین طور کرم ها را.



آن هم به خاطر اینکه کرم ها تشبیه مارها

هستند، مثلاً شبیه مار کبری.



عصری شاین آمد عیادت من. شاین قبلاً توی مهدکودک آبله مرغان گرفته و دیگر از من نمی گیرد.



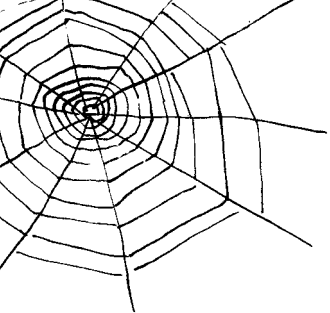
به طور رسمی بهترین دوست من است.

تا دم مرگ حوصله ام سر بود

وقتی پیش من است، دیگر امکان ندارد
و از بیکاری بیوسم.

کِسل کِسل کِسل کِسل
کِسل کِسل کِسل کِسل
کِسل کِسل کِسل کِسل
کِسل کِسل کِسل کِسل





لوتا پیتر من ۵

نجات لاک پشتی، جایزه‌ی وزغی

من یک سوآلی از شما دارم! آیا در زندگی شما هم مثل من اتفاق‌های عجیب و غریب می‌افتد؟ اگر شما هم این مدلی هستید حتماً لازم دارید که همچین کتابی درست کنید و حتی نقاشی یک سری از اتفاق‌ها را بکشید. چون بعضی چیزها آنقدر خنده‌دارند که نمی‌شود گفتشان و فقط می‌شود عکسشان را کشید. می‌توانید حتی عکس بگیرید و چاپ کنید و بعد بچسبانید کنار نوشته‌تان یا اگر دستتان بند نیست بی‌زحمت بروید ببینید باز این هیستریز کجا غیش زده! این شما و این هم یک عالمه اتفاق لوتایی!



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر